

چکیده

مسایل دنیای اسلام، بهویژه پیامدهای اقدامات جنبشها و حرکتهای اسلام‌گرا، همواره مورد توجه راشد الغنوشی بوده و وی کوشیده است با بهره‌گیری از پشتونه سالها تجربه علمی و عملی خود، به ارایه تحلیلهایی علمی و منطقی در این زمینه بپردازد. مقاله حاضر با توجه به گرایش برخی از جریانات اسلام‌گرا در منطقه به خشونت و افراطی‌گری، این موضوع را در تفکر غنوشی بررسی و ریشه‌ها و نتایج چنین اقداماتی را از نظر وی واکاوی می‌کند. نکته مهم آن است که غنوشی اگرچه موازنۀ قوا را در سطح جهان رو به تغییر می‌بیند و آینده را به نفع مسلمانان می‌داند، به هیچ عنوان استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز را تجویز نمی‌کند و صرفاً توصیه می‌نماید که اسلام‌گرایان باید شیوه‌های مسالمت‌آمیز را در بیش بگیرند و بهانه‌ای به دست ایالات متحده و اسرائیل و یا حکومتهای وابسته ندهند.

کلید واژه‌ها: جنبش‌های اسلام‌گرا، رادیکالیسم، مبارزه مسالمت‌آمیز، جهان اسلام، نظام نوین جهانی

* دکتری علوم سیاسی و عضو هیأت علمی پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴، ص ۱۴۲-۱۲۱

حدود بیش از دو دهه است که گروههای منسجم و سازمان یافته کوچک و بزرگ تحت عنوان جنبش‌های اسلامی یا با استناد و یا اعتقاد به اسلام، در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی ظاهر شده‌اند و به سبب اقداماتشان که پیامدهای عمیق و گسترده‌ای دارد به‌شدت مورد توجه کشورها و متفکران قرار گرفته‌اند. یکی از ویژگیهای مهمی که در رابطه با جریانها و حرکتهاي اسلامي - دست‌کم برای غیر‌مسلمانان - به ذهن متبدادر می‌شود، مبارز بودن آنهاست که گاه از آن به تندروی یا افراطی‌گری تعبیر می‌شود. نکته مسلم و غیرقابل انکار این است که نوع خاصی از عملکرد و راهبرد این حرکتها، موجب شده نام آنها - به حق و یا ناحق - با تندروی و احتمالاً خشونت عجین گردد. راشد‌الغنوشی که خود در بطن یکی از جریانهای حرکت اسلامی، فرازونشیبهای زیادی را پشت سر نهاده، این موضوع را مورد توجه قرار داده است که در این مقاله تبیینی از دیدگاههای وی در این باره انجام می‌شود. در این مقاله ابتدا به عوامل و ریشه‌های رادیکالیسم پرداخته می‌شود، سپس بحث قیام مسلحانه یا استفاده از خشونت با هدف براندازی نظام مورد بحث قرار می‌گیرد و بعد از آن به تجربه استفاده از خشونت توسط جریانها و گروههای اسلامی، از نگاه غنوشی، خواهیم پرداخت، بخش پایانی مقاله نیز به استفاده از خشونت و واقعیت‌های موجود و نقش سیاستهای غرب در دامن زدن به خشونت و افراطی‌گری پرداخته است.

حرکت اسلامی و رادیکالیسم

در آغاز این بحث، ابتدا به تعیین «حرکت اسلامی» از نگاه غنوشی می‌پردازیم. مقصود غنوشی از حرکت اسلامی «مجموعه‌ای از فعالیتهایی است که با انگیزه اسلامی و برای پیاده کردن اهداف اسلام و ایجاد نوآوری در اسلام، کنترل و احاطه بر واقعیت‌ها و توجیه و اداره درست آنها به وجود آمده است. از آنجاکه اسلام یک دین منعطف بوده و برای همه زمانها و مکانها مناسب است، این ویژگی اقتضایی کند که احکام آن مطابق زمان

و مکان تغییر نماید و از اینجاست که راهبرد و نحوه عمل حرکت اسلامی نیز با اختلاف زمان و مکان تغییر می‌کند. زمینه‌های کار در حرکت اسلامی و راههای دعوت اسلامی بسیارند؛ مثل، ععظ و ارشاد، علم و تربیت، عبادت و ذکر، تأسیس مؤسسه‌های بهداشتی و فرهنگی، و خدمات اجتماعی دیگر.^۱ از نظر غنوشی و همفکرانش حرکت اسلامی عبارت است از مجموعه‌ای از ارگانهای مستقر و موازی در عمل، که هر کدام وظیفه پیشبرد کار در یک بخش از جامعه را به عهده می‌گیرند؛ مانند، بخش‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، و حزب سیاسی در این ساختار فقط عهده‌دار اصلاحات در بخش سیاسی است. مسئولیت ریاست حرکت اسلامی را باید شخصی به عهده بگیرد که توانایی رهبری روحی و فکری و آموزشی را داشته باشد و همه بخش‌های حرکت را با استفاده از توانایی و محبوبیت خودش اداره و راهنمایی کند. «پس حرکت اسلامی میدان مسابقه برای رسیدن به قدرت نیست، بلکه روندی برای اصلاح همه بخش‌های جامعه است.»^۲ غنوشی ضرورت وجودی حرکت اسلامی را چنین توضیح می‌دهد:

«از نظر جمهور علماء از دولتهاي بعد از خلفاي راشدين تا سقوط خلافت عثمانى - که با وجود انحراف آن، مشروعيت شرعى داشت - هنگامى که مردم بیعت می‌کردند، أمور آن حکومتها میان حاکم و عالم تقسیم شده بود؛ یعنی حاکم در دولتداری و عالم در جامعه‌سازی و تربیت جامعه نقش ایفا می‌کرد. حتی در این دولتها نیز راههای انقلاب بسته نبود و هرگاه حاکمی استبدادش را شدت می‌داد، مورد هجوم مردم و علما قرار می‌گرفت. موضع علماء در اینجا قابل درک بود؛ یعنی تا وقتی که انحراف به اساس دین و چارچوبهای عمومی جامعه که به برتری شریعت اعتقاد داشت خلی وارد نمی‌کرد قابل تحمل بود. ولی چون از این حد می‌گذشت، دیگر از هر زاویه قابل مقابله می‌شد. اما دولتهاي که بعد از استقلال از استعمار غربی در کشورهای اسلامی براساس مشروعيتهاي

دیگر - غیر از اسلام - بنیاد نهاده شدند، و آنچه قبل از سقوط خلافت سود، کاملاً تفاوت دارد؛ زیرا در این دولتها آن تقسیم امور میان عالم و حاکم وجود ندارد. در این رژیمهای اصلًا جایی برای عالم واقعی وجود ندارد، به جز علمایی که به خاطر مال و پول و اهداف شخصی و برای توجیه سیاستهای دولت موظف می‌گردد. در حالی که در این نظامها اگر علماء فقط به اصلاح اجتماعی و عوظ و ارشاد اکتفا کنند و در صورت انحراف نظام سیاسی برای تغییر و اصلاح آن نکوشند، مسئولیتشان را درست ادا نکرده‌اند.»^۴

از دیدگاه غنوشی، افراطی‌گری و رادیکالیسم در جهان سوم از سوی یک واکنش طبیعی بر ضد فشارها و بی‌عدالتیها و از سوی دیگر، واکنش بر ضد کوشش‌های غرب در تحمیل فرهنگ غربی بر جهان سوم است. به عقیده وی، طبیعت استبدادی رژیمهای فعلی کشورهای اسلامی که مشروعیتشان را از دست داده‌اند، عامل اصلی افراطی‌گری و خشونت در جهان اسلام است. به کارگیری خشونت بر ضد این رژیمهای فقط به اسلام‌گرایان اختصاص ندارد، بلکه همه ناراضیان از نظام از این شیوه استفاده می‌کنند. زیرا این دولتها و رژیمهای به دولتهای خانوادگی و شخصی تبدیل شده‌اند و از توهه‌های مردم بریده‌اند.^۵ غنوشی افراطی‌گری و رادیکالیسم موجود در کشورهای اسلامی را به دو دسته تقسیم می‌کند: رادیکالیسم بر ضد رژیمهای، و رادیکالیسم و افراطی‌گری داخلی. در مورد رادیکالیسم بر ضد رژیمهای موجود، وی بر این عقیده است که «افراطی‌گری و خشونت در همه جریانهای مربوط به حرکت اسلامی وجود ندارد، بلکه فقط در بعضی از آنها وجود داشته و آن هم به عنوان بخشی در مقابل فشار و طغیان و افراطی‌گری‌های رسمی از طرف رژیمهای سکولار است که از پشتوانه دولتهای به اصطلاح حامی دموکراسی و حقوق انسان برخوردارند، ولی جریان اصلی و عمومی حرکت اسلامی افراطی‌گری را محکوم می‌کند.» درباره رادیکالیسم داخلی حرکت اسلامی، غنوشی منکر وجود و یا خطرناک بودن آن نیست، ولی نوع دیگری

از افراطی گری یعنی رادیکالیسم داخلی یا رادیکالیسم درون‌مذهبی را ذکر می‌کند که براساس آن هر فرقه در حرکت اسلامی و جامعه اسلامی، خود را فرقه ناجیه می‌انگارد که بدون شک تهدید زیانباری برای اسلام و حرکت اسلامی است، چرا که وجود این باور، گفتگو و تفاهم را در میان جریانهای اسلامی ناممکن می‌سازد، و این خود بهدلیل این است که هر جریانی کارکردها و باورهای جریان دیگر را نه با معیار صواب و خطأ، بلکه با معیار حلال و حرام و کفر و ایمان می‌سنجد و خود را به عنوان ملاک درستی قرار می‌دهد که یکی از نشانه‌های عقب‌ماندگی شدید است. برای حل این معضل، غنوشی معتقد است که «باید با جایگزین ساختن مفهوم نسبیت در اندیشه اسلامی این مشکل را رفع کنیم و می‌دانیم که احکام ثابت و مورد اتفاق بیشتر از یک درصد هم نیستند و بقیه احکام اختلافی بوده و تابع اجتهاد و شورا می‌باشند. بنابراین باید حرف آخر را در این موارد افکار عمومی و موسسه‌های علمی و سیاسی غیروابسته به حکومت بزنند.»

وی جناح اصلی حرکت اسلامی را – به تعبیر یوسف القرضاوی – «میانه رو و برافرازنه پرچم میانه روی می‌داند که افتخار برداشتن بیرق اهتمام به مسایل عمومی و اساسی امت اسلام مثل جهاد در فلسطین و لبنان و کار در زمینه دموکراسی و حقوق انسان را دارد، ولی بر این باور است که این جناح میانه رو هنوز آن جریان مطلوب نیست و هنوز درک درستی از واقعیتها موجود ندارد و در استنباط مسایل امروزی به خوبی پیشرفت نکرده است. وی مهم‌ترین مظہر این کمبود را ضعف منسوبین و دست‌اندرکاران آن در احراز تخصصهای علمی در زمینه تشخیص پدیده‌های عمیق جوامع انسانی؛ مانند: اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، فلسفه، تاریخ، جغرافیا، روان‌شناسی، علوم تربیتی، انسان‌شناسی، سینما، ادبیات و هنر می‌داند که، در مقابل، به علوم تجربی مانند فیزیک و شیمی روی آورده‌اند. به عقیده وی این علوم با وجود مهم بودنشان، مربوط به جزئیات بوده و در ترسیم راهبردهای بزرگ به کار نمی‌آیند. بالاخره غنوشی بر این باور است که «دستاوردها و آفرینش‌های ادبی اسلامی هنوز توان انس و الفت گرفتن با جهان را پیدا نکرده است

تا مسلمان را در آن آزاد و مصون بگرداند.^۷ در پایان، راهکار غنوشی برای فرونشاندن و جلوگیری از رادیکالیسم این است که «گفتگو و احترام به حقوق انسان و احترام به آزادی بهترین ابزارها و راهکارها برای فرونشاندن و فایق آمدن بر رادیکالیسم است و ما چاره‌ای جز کار و فعالیت همگانی برای ایجاد یک آینده بهتر مبتنی بر احترام متقابل و همکاری و تعاون نداریم.»^۸ ریشه‌یابی پدیده افراطی‌گری در جهان اسلام اگرچه - همانند سایر مباحث غنوشی - بسیار گذرا و غیر مستدل است، اما طی آن مسائل مهمی مطرح شده که جای تأمل و تحقیق فراوان دارد. مسئله دیگری که جهان اسلام بهشت از آن رنج می‌برد و غنوشی به درستی به آن اشاره می‌کند، آن است که مستولان، متصدیان و فعالان حرکت اسلامی از نظر علمی در علوم انسانی و اجتماعی و به خصوص در رشته‌هایی همانند جامعه‌شناسی و علوم سیاسی تخصصی ندارند، و اغلب در رشته‌های پزشکی، علوم پایه و فنی و مهندسی تحصیل کرده‌اند که این مسئله لضم‌های جبران‌ناپذیری بر حرکت اسلامی و چهره اسلام وارد می‌سازد.

استفاده از خشونت با هدف برواندازی

غنوشی در رابطه با ایجاد تغییر و تحول در جامعه - چنان‌که گذشت - طرفدار مبارزه صلح‌آمیز است و استفاده از زور و خشونت را در این راستا صلاح نمی‌داند. وی بر این عقیده است که «خط‌نگاری‌ترین کار در زندگی دولتها و گروهها، تصمیم و اعلان جنگ است. هر کسی توان رها کردن اوین تیر را دارد، ولی پیروزی از آن کسی خواهد بود که آخرین تیر را می‌اندازد. انداختن آخرین تیر کار آسانی نیست، بلکه به بررسی و مطالعه و آمادگی لازم نیاز دارد. اقدام براساس عواطف و احساسات که اغلب از مسلمانان احساسی و وسواسی صادر می‌شود، کار را به مرز هلاکت می‌کشاند. در اینجا باید قاعده‌ای را که این خلدون درباره طبیعت و ماهیت دولتها ارایه داده است، در نظر گرفت که براساس آن، تغییر دولتها بدون تقاضا و خواست عمومی ممکن نیست و خواست عمومی در این زمینه

به ندرت متفق می‌شود.» غنوشی تصریح می‌کند که «ما این سخن را هیچ‌گاه برای ایجاد یأس و نومیدی نمی‌گوییم، بلکه هدفمان پیش‌گیری و پرهیز از وقوع عواقب ناگوار است؛ زیرا دیدیم که اکثر اقداماتی که جریانهای فرعی حرکت اسلامی بدون برنامه‌بریزی و بررسی کامل از شرایط بهراه انداختند، عواقب زیانباری داشت. حرکت اسلامی باید در این زمینه صریح و جدی عمل کند و پیش از اینکه حداثه اتفاق بیفتند و برآثت جویی حرکت از آن هم مفید واقع نگردد، باید موضع خود را در این مورد روشن سازد؛ چه هرگاه امری به امنیت و آینده دعوت تعلق بگیرد، دیگر جایی برای عواطف و احساسات و تعارف نباید باشد و حتی اگر به حساب وحدت، کار به فساد راهبرد اساسی و خط صحیح حرکت بینجامد، نباید چنین اجازه‌ای داد و قاطعیت در جلوگیری از فساد راهبرد ضروری می‌گردد.»^۹

از نظر غنوشی استفاده از خشونت و انقلاب بهجای اینکه دستاوردی به نفع حرکت اسلامی و مردم داشته باشد، جامعه را ضعیف ساخته و نیروی آن را به تحلیل می‌برد. «حتی اگر حاکمان مانع از اصلاح جامعه توسط دانشمندان گردند، باز هم نباید دست به انقلاب و خشونت زد؛ زیرا این امر، هم دولت و حکومت و هم جامعه را ضعیف می‌سازد. حل این مشکل را باید در صبر، تحمل، نصیحت و استفاده از فرصتها برای تماس با مردم جستجو کرد. چنان‌که پیامبر (ص) با دعوت و تحمل مشکلات، اصلاح اجتماعی را بر سیاست و ریاست حکومت مقدم داشت.»^{۱۰} اگر برای براندازی رژیمهای فاسد که بر حرکت و اعضای آن فشار وارد می‌کنند و مانع تحرک و فعالیت آنها شده و آنها را تحت هر نامی شکنجه می‌کنند، از زور و خشونت بدون اندیشه استفاده کنیم و توازن و تعادل را نستجیم، در حقیقت برای این رژیمهای فرست طلایی را فراهم کرده‌ایم و برای ذبح خودمان به دست آنها خنجر می‌دهیم؛ و این بهانه را که ما برای رسیدن به قدرت از قتل و ترور بهره می‌گیریم، دستاویز قرار می‌دهند.^{۱۱}

غنوشی به تشریح دیدگاه ابن خلدون می‌پردازد که بعد از مطالعه دقیق و بررسی صدّها تجربه تغییر از راه انقلاب و زور در مقابل رژیمهای ظالم در طول تاریخ اسلام، به

این نتیجه می‌رسد که دعوتهای مذهبی هر چند بزرگ باشند، تا زمانی که نیروی عصبیت، یعنی پشتیبانی مردم و دیگران، با آنها نباشد، موفق به تغییر رژیمها نخواهد شد. از این‌رو، این خلدون بر بعضی از مشایخ متصرفه که در اندلس به خاطر حق قیام کردند و توانستند نظام را واذگون و مدتی هم حکمرانی کنند می‌خنده؛ زیرا هنگامی که فرد دیگری که دارای پشتوانه - نفوذ و محبوبیت در میان مردم - بود بر ضد آنها دست به کار شد، فوراً به تسلیم گردن نهادند و سقوط کردند. همچنین علماء و فقهائی که برای امر به معروف و نهی از منکر بر ضد حکام قیام می‌کنند و تode مردم را به پیروی خویش فرا می‌خوانند و خود را به هلاکت می‌اندازند، اغلب در این راه گنهکار و بدون اجر و ثواب می‌میرند، زیرا آنان دست به کاری زده‌اند که از توانایی شان بالاتر و بیشتر بوده و به همین دلیل به اجرای این کار از طرف شرع مأمور نبودند؛ چون تفسیر درست حدیث پیامبر (ص) که «اگر کسی یا کسانی از شما منکری را می‌بیند باید آن را با دست اصلاح کند و تغییر دهد و اگر با دست نتوانست پس با زبان و سخن برای اصلاح و تغییر آن بکوشد و اگر آن هم برایش مقدور نبود پس در قلبش آن را بد بداند و این ضعیفترین درجه ایمان است»^{۱۲} هم این است که هر کدام از این مسئولیتها مطابق توانایی شخص به وی تعلق می‌گیرد. بعد از این گفتار، این خلدون قاعده طلایی زیر را ارایه می‌دهد:

«ملوک و نظامها با بر جا می‌مانند و جز در صورت خواست قوی که پشتوانه‌اش عصبیت قبایل و عشایر باشد، از پا در نمی‌آیند. حتی انبیاء (ع) نیز در دعوت بهسوی خدا به پشتوانه و همکاری عشایر و قبایل نیاز داشته‌اند و در حدیث صحیح آمده است که: «ما بعثت الله نبیا الا من نه من قومه» پس انبیا که مقدم‌ترین انسانها هستند نتوانستند این قانون را تغییر دهند، غیر انبیا نیز نمی‌توانند بدون رعایت این سنت (داشتن عصبیت یعنی پشتیبانی و پشتوانه مردمی) در تغییر نظام و رژیم کامیاب گردند».^{۱۳}

حال، «وقتی تجربه‌های معاصر جریانهای اسلامی را براساس این قاعده بررسی می‌کنیم، ساده‌سنجی و سهل‌انگاری آنها را به‌وضوح مشاهده می‌کنیم که به ریخته شدن خون تعداد زیادی از انسانها و از میان رفتن سرمایه‌های هنگفتی منجر شده است. بنابراین باید دانست که دولت و حکومت، یا عزت و آزادی و عدالت، رایگان برای حرکت اسلامی بهدست نمی‌آید، بلکه حرکت باید برای ایجاد و برپایی آن مشارکت داشته و کوشش نماید تا مستحق آن گردد.»^{۱۴} غنوشی چارچوب حرکت اسلامی را از جریانی که با در نظر داشتن حقایق مذکور و با استناد به نصوص موجود در رابطه با جهاد صلح‌آمیز در قرآن و سنت، میانه‌روی را پیشه کرده‌اند، خالی نمی‌داند. وی جریان میانه‌رو اسلامی را که پرچم‌دار آن یوسف‌القرضاوی است، تأیید می‌کند و معتقد است که آزادی بهترین فضا برای کار اسلامی و استبداد بدترین دشمن اسلام است و بر این نکته تاکید دارد که همه فعالیتها باید در چارچوب قانون و به صورت علني باشد و توضیح می‌دهد که این جریان میانه‌رو با وجود اینکه ظلم و استبداد و نارواییهای رژیمهای موجود در کشورهای اسلامی را تقبیح می‌کند، هیچ‌گاه مجوز شرعی برای استخدام زور و سلاح برای براندازی این نظامها را نمی‌دهد و از پیروی احساسات شخصی پرهیز کرده و بر این آموزه محکم قرآنی که «اگر دست را بهسوی من دراز می‌کنی برای اینکه مرا بکشی، من هرگز دستم را بهسوی تو دراز نمی‌کنم تا ترا بکشم»،^{۱۵} تاکید می‌کند و مبارزه‌اش را از راه جهاد صلح‌آمیز یعنی جهاد کلمه ادامه می‌دهد؛ چون نیروی سخن و فشار افکار عمومی که ابتدای آن هم با کلمه است، رفته‌رفته از پرداخت مالیات، تحریم تولیدات شرکتهای فاسد، اعتراض عمومی و غیره زیر فشار از نداده‌اند.^{۱۶} غنوشی از اینکه مسلمانان و دانشمندان مسلمان در پیشبرد و جانداختن قرار می‌دهد.

روش جهاد صلح‌آمیز کوتاهی کرده‌اند و فرهنگ آن را در میان توده‌های مسلمان گسترش نداده‌اند، اظهار تأسف می‌کند: «جای تاسف است که مسلمانان روش جهاد صلح‌آمیز را که نصوص متعددی در قرآن و سنت بر آن تاکید دارد، رواج نداده و برترگرفته‌اند، بلکه در

تعامل با حاکمان ظالم یا بر ضد آنان قیام مسلحانه کرده‌اند و یا به‌خاطر پرهیز از ایجاد فتنه، ظلم و استبداد آنان را پذیرفته و تقلب را مشروع دانسته‌اند. در حالی که اگر نیکو بنگریم راههای دیگری غیر از این دو راه برای خلاصی از ظلم و مقابله با حکام ظالم وجود داشته است». ^{۱۷}

غنوشی معتقد است: «باید واقعیتها و شرایط ضروری حاکم بر نوشه‌های سیدقطب، حسن‌البنا، مودودی و اغلب نوشتارهای اسلامی موافق به کارگیری زور و اسلحه برای سرنگونی دولتهای سکولار را درک کرد و موجه دانست.» ولی تصريح می‌کند که «شرایط امروزی برای این کار مناسب نیست. دسترسی به ابزارها و تسلیحات مؤثر و داشتن کفایت برای قیام بر ضد این دولتهای از نیازهای جدی این مسئله است که ما فاقد آئیم و هر ازالة منکری که منکر بزرگتری بیافوریند، حایز نیست. پس باید فعالیت و مبارزه‌مان را از راههای دیگری مانند تشکیل احزاب سیاسی و یا مشارکت در احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی ادامه دهیم.» غنوشی در این مورد نظر حسن‌البنا را می‌پسندد که رژیمهای موجود را آغاز راه می‌دانست و بر این باور بود که حرکت اسلامی باید دارای برنامه‌ای وسیع‌تر از ایقای نقش تنها یک حزب سیاسی باشد، اما نباید به برآندازی نظام از طریق زور و خشونت بیندیشد.^{۱۸}

به نظر می‌رسد مباحث مطرح شده از سوی غنوشی درخصوص پرهیز از خشونت و برآندازی و برگرفتن شیوه‌های مسامتمت‌آمیز در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی، هم مبتنی بر تأمل و عقلانیت است و هم با اصول اسلام و قرآن سازگاری دارد، اما نکته مهم این است که برخی از فعالان مسلمان این دیدگاه غنوشی را قبول ندارند و برآساس اعتقادات و استناداتی، تمسک به زور و خشونت را لازم می‌شمارند. از اینجاست که ضرورت نظریه‌پردازی برآساس مبانی اسلام و قرآن پدید می‌آید تا درخصوص برخی مباحث اساسی سیاسی - اجتماعی اسلام، اجماع نسبی حاصل آید.

تجربه استفاده از زور و خشونت

غنوشی برای اثبات مناسب نبودن و ضعف روش توصل به زور و خشونت، تجربه‌های معاصر حرکت اسلامی را در این زمینه تحلیل می‌کند و توضیح می‌دهد که «با یک نگاه سریع به تجربه جریانهای اسلامی معاصر در زمینه تغییر و تحول از طرق استفاده از زور- در مصر (دهه‌های ۵۰ و ۶۰)، سوریه (دهه‌های ۷۰) و تونس (دهه ۹۰) - به عبرتها و درسهای زیادی دست می‌یابیم که متأسفانه بسیاری از رهبران جریانهای اسلامی جرأت بررسی آنها را - براساس آیه فاعتلروا یا اولی‌الابصار - نداشته‌اند تا در اقدامات آینده‌شان از وقوع اشتباهات پرهیز کنند».^{۱۹} آنچه در میان این جریانها و تجربه‌ها که همه به ناکامی انجامید مشترک بود، چند موضوع به شرح زیر است:

۱. در هدف و انتخاب آنان مشخص نبود که آیا راه صلح و آشتی و تفاهم را انتخاب کرده‌اند یا راه کشتار و جهاد و یا آمیزه‌ای از این دو راه را. در حقیقت روش آنان از نوع اخیر یعنی آمیزه‌ای از صلح و کشتار بوده است و همین دوگانگی در طبیعت کار و انتخاب راهشان بود که ضررها سنگینی به آنان وارد ساخت. این حرکتها فرهنگ مشخصی برای دولتهای ظالم آسان ساخت. این جریانها دوگانگی تردید در انتخاب روش و راه مبارزه را برگزیدند، در حالی که این مسئله تقریباً یک امر مسلم به شمار می‌رود که توصل به زور و خشونت برای یک حزب سیاسی حکم خودکشی را دارد و اغلب پیامدهای خطروناکی می‌افزیند. توصل به زور و خشونت و جا دادن این روش و فرهنگ در چارچوب یک حزب سیاسی به این می‌ماند که ملابی بالای منبر وعظ بگوید و در آستینش بمبی را نیز جاسازی کند و در هر لحظه خطر انفجار آن و زیورو شدن خود و اطرافیانش وجود داشته باشد. این حرکتها این قاعده مهم و مسلم راهبردی را از نظر اندخته‌اند که طبیعت کار تشکیلاتی و فرهنگی واحدهای مسلح، با طبیعت کار تشکیلاتی و فرهنگی حزب سیاسی فرق دارد. در مقابل یکدست بودن، مخفیانه بودن و انضباط قوی موجود در گروههای

مسلح، در یک حزب سیاسی، شفافیت، باز بودن برای همگان (همه‌پذیری) و گشاده بودن دایره طرح و دیدگاهها و شورا وجود دارد. هرگاه جریانی یا حرکتی این دو روش و فرهنگ را بهم آمیزد، تأثیر و کیفیت هر دو را از بین می‌برد. شاید تصور شود که جمع میان این دو روش و فرهنگ به صورت مخفیانه ممکن باشد تا اینکه حرکت از آنچه برایش در روزهای مبادا به کار آمدنی است محروم نگردد، ولی این فقط یک توهم و خیال است؛ زیرا این آمیزش به جای اینکه امنیت را برای حرکت تضمین و تأمین کند، باعث ایجاد خطرهای مهلك برای حرکت می‌گردد و همچنین به دشمنان در کمین نشسته حرکت، دستاویز و مجوز سرکوبی حرکت را می‌دهد و عدالت و آرامش خواهی و مظلومیت حرکت را نیز زیر سوال می‌برد. علاوه بر این، یک حزب و گروه هر قدر نیرو و اسلحه تهیه کند، باز هم نمی‌تواند با آنچه در اختیار دولتهاست برابری کند. آنچه در اینجا باید به آن اشاره کنیم این است که پنهان داشتن رازها و کارها در چارچوب یک گروه بزرگ و گسترده که دشمنان ریزبین بر آن نظارت دارند و بی کشف اسراوش هستند، توهم و ساده‌اندیشه نابخردانه دیگری است.

۲. استفاده این جویانها و حرکتها از زور و اسلحه در چارچوب سیاستهای اصولی این حرکتها که در پرتو بررسی علمی از توان داخلی گروه و شرایط خارجی برنامه‌ریزی شده باشد، نبوده است، بلکه بدون برنامه‌ریزی و خارج از قاعده و ضابطه بوده است. هرگاه رهبری حرکت و گروه در مقابل عملکرد بخش ویژه‌ای از آن که دست به خشونت و زور برده قرار می‌گرفت، یا فوراً بری بودن خود را از آن بخش اعلام می‌کرد یا با تأیید و بمعهده گرفتن آن، زمینه نابودی خود و دیگران را فراهم می‌آورد.

۳. در ادبیات این جویانها، به اصل آمادگی و آماده‌سازی مردم برای انقلاب، اهمیت پشتیبانی آنها از انقلاب، میزان پایداری و وفاداری ارتش به رژیم، آمادگی و جهت‌گیری نیروها و نخبه‌ها و سیاستها و جهت‌گیری قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی در رابطه با برنامه حرکت اهمیتی داده نشده است. این حرکتها در صورت پیروزی الگو و برنامه قانع‌کننده‌ای

نداشتند، همچنان که در صورت ناکامی انقلابی‌های خود بدیلی در نظر نگرفته بودند.
۴. این گروهها به شکل تشکیلات همه‌گیر و بیشتر شبیه به نظام دولت بودند تا
یک حزب سیاسی یا یک گروهی فرهنگی، و همیشه کوشیده‌اند تا فرآگیر و همه‌گیر بودن
اسلام را در چارچوب سازمان و تشکیلاتشان جلوه‌گر کنند.

مجموعه این عوامل و شرایط دست به دست هم داده و جریان را مانند بمی
می‌ساخت که انفجار آن همه‌گیر بود و اول خود حرکت را مورد اصابت قرار می‌داد.
همین که این گروهها دست به زور و سلاح برداشت نه تنها خودشان زیورو شدند، بلکه
آتش این انفجار دیگر افراد و گروهها مانند واعظان، اتحادیه‌های مختلف، شرکتها، مجلات و
جراید را که به گونه‌ای با حرکت در ارتباط بودند سوزاند و آنها را در معرض قتل و ضرب و
جرح و مصادره اموال قرار داد، و اعلام برائت حرکت از عملکرد بخش ویژه اقدام کننده به
خشونت نیز کاری از پیش نبرد؛ زیرا همه بخش‌های حرکت با یکدیگر مرتبط شناخته شده
و با یک تازیانه رانده می‌شوند.

غنوشی با اشاره به بی‌ برنامه بودن قیامهای اسلامی در کشورهای
عربی به پا کردند، می‌گوید: «در این شورشها و قیامها، حرکت اسلامی هیچ‌گونه دفاعی
نداشت؛ چون هیچ‌گاه این تنشها و برخوردها میان مردم و رژیم نبود، بلکه میان رژیم
و جریانی از جریانهای اسلامی بود که در این صورت پیروزی دولت - هرقدر ضعیف هم
باشد - بر جریان اسلامی - هر چه هم قوی باشد. حتمی و قابل پیش‌بینی است، و دیدیم
که حزب التحریر که قوی‌ترین و مسلح‌ترین جریان اسلامی بود، در سال ۱۹۷۰ در مقابل
ضعیف‌ترین دولت عربی شکست خورد. پس حرکت باید بکوشد تا به مبارزه‌اش شکل
مردمی بدهد و آن را از شکل گروهی به مبارزه مردمی تبدیل کند، تا دولت خود را نه در
مقابل یک دسته محدود، بلکه در مقابل توده‌های نیرومند مردمی احساس کند و هیچ رژیم
و دولتی تاپ مقاومت درازمدت در مقابل مردم را ندارد. اگر ما برای برآورده شدن شروط
فوق مایل به مبارزه هستیم، باید میدان مبارزه‌مان اهتمام به مسائل حیاتی و خواسته‌های

مهم مردمی باشد، و اگر این هم مقدور نبود باید از صبر و انتظار کمک بگیریم.»^{۲۱}

استفاده از خشونت و واقعیتهاي موجود

غنوشی واقع گرایی و انعطاف‌پذیری را از جمله ویژگیهای مهم اسلام در همه زمانها و مکانها می‌داند و تحول و دگرگونیها را نیز در این قالب ارزیابی می‌کند.^{۲۲} غنوشی هر اقدام و قیام خشونت‌آمیز و مسلحانه را که اوضاع و شرایط در آن در نظر گرفته نشده باشد، محکوم به ناکامی می‌داند و بر این عقیده است که «اوضاع امروزی پیچیده‌تر از آن است که بتوان با فتوا و یا اقدامی از جانب گروهی بدون درنظر گرفتن نتیجه و فرجام قیام، آن را حل کرد. خللم یک حالت اجتماعی مرکب است که به سادگی و با منطق «این است و جز این نیست» و یا «این شود و آن نشود»، نمی‌توان با آن برخورد کرد، بلکه این حالت اجتماعی مرکب و پیچیده به راه حلهای مرکب و چندجانبه متناسب با زمان و مکان نیاز دارد و حدیث پیامبر (ص) که: «اگر کسی از شما منکری ببیند باید آن را با دست اصلاح کند و تغییر دهد و اگر با دست نتوانست پس با زبان و سخن بوای تغییر آن بکوشد و اگر آن هم برایش مقدور نبود پس در قلبش آن را بد بداند و این ضعیف‌ترین درجه ایمان است»،^{۲۳} نیز مرکب بودن منکر و متنوع بودن علاجهای راه حلها و همچنین درجات توانایی تغییردهنده منکر را در نظر داشته است، و جالب اینجاست که نصوص دینی فقط ما را به تغییر منکرات و ازاله آنها امر می‌کنند و بررسی و ارزیابی واقعیتها و اوضاع را به ما وامی گذاشند تا مطابق شرایط و در چارچوب امکاناتمان عمل کنیم و اگر شرایط و امکانات را درست بررسی نکنیم، حتماً باید شکست را متحمل شویم.»^{۲۴} به قول غنوشی:

«ما باید قبل از آنکه خشونت و زور به کار ببریم به پرسشهای زیر پاسخ منطقی و عملی بدھیم که میزان آمادگی مردم که صاحب مصلحت‌اند چقدر است؟ تا چه حد مردم از پشتیبانی حکام دست کشیده و در مقابل آنان جرأت دارند؟ چقدر با بدیلی که حرکت اسلامی به آنها تقدیم می‌کند موافقند؟ چقدر از وضع زندگی حکام باخبرند و نسبت

به آنها چقدر وفادارند؟ چقدر حیثیت و منزلت مردمی خودشان را لرج می‌نهند؟ نسبت عقب‌ماندگی در زندگی مردم چقدر است و مردم چقدر تحمل این امر را دارند؟ امکانات و پناهگاههای جنرالیابی کشور چقدر به نفع حرکت است؟ آیا گروههای اجتماعی، قبایل و احزاب واقعی با انقلابیون همراهی و همکاری خواهند کرد؟ نسبت دخالت‌های خارجی به پشتیبانی از رژیم چقدر است؟ آیا قدرت‌های منطقه‌ای بدیل اسلامی را قبول دارند، و اگر بلی، تا چقدر قبول دارند؟ آیا هیچ قدرت منطقه‌ای وجود دارد که با انقلاب همپیمان شود و از آن پشتیبانی کند و یا حداقل از رسیدن آن به قدرت جلوگیری نکند؟ از همه مهم‌تر، احتمال سقوط و از هم پاشیدن رژیم چقدر است؟ ارتش تا چه حد از رژیم پشتیبانی خواهد کرد؟ و در فرجام کار، بدیل انقلابیون در صورت ناکام ماندن انقلاب چیست؟ می‌بینیم که معادله با وجود ساده‌نمایی آن خیلی مرگ‌بار است، بهویژه در عصر جهانی شدن که نظامهای منطقه‌ای در آن جزء نظام بین‌المللی هستند و دست در دست قدرت‌هایی دارند که دست کم با اسلام دوستی ندارند. اگر به تجربه‌های بعضی از جریانهای اسلامی که به انقلاب و زور و سلاح در مقابل رژیمهای ظالم متول شدند دقت کنیم، می‌بینیم که این حرکتها ارکان و دو طرف انقلاب را فقط گروه جماعت اسلامی و رژیم دانسته‌اند. رژیمی که فاسد و کافر و دنباله‌رو بیگانه و روگردان از اسلام است و گروه اسلامی که به ضرورت وظیفه خود را جهاد در مقابل چنین رژیمی می‌بیند و برای انجام وظیفه خود به نصوص و فتاوی متعددی متول شود، در حالی که اگر در این معادله به عنصر عقل هم متول شویم و ترکیب قوا و شرایط عقلانی مورد بررسی قرار گیرد، هیچ گاه عقل سليم اجازه اقدامات متهورانه را نخواهد داد.^{۲۵}

غنوشی بعد از این هشدار شدید درباره اقدامات نستجدیده و بی‌برنامه، مسلمانان را نسبت به آینده امیدوار می‌سازد. به عقیده وی؛ «بررسیهای جدی نشان می‌دهد که امروزه موازنۀ قوا به نفع حرکت اسلامی نیست، ولی این موازنۀ بهطور مستمر در حال تغییر

است و امید است که به نفع امت تغییر کند؛ زیرا تمدن‌هایی که از معنا دادن به انسان و زندگی او ابا دارند، پایدار نمی‌مانند و تمدن امروزی در این زمینه بهشت ناتوان است. پیروان و وابستگان آنها نیز که تقریباً همه حاکمان کشورهای اسلامی از این دسته‌اند، در خلاصه بزرگی به سر می‌برند، از این‌رو اسلام و نظام اسلامی حتماً جانشین آنها خواهد شد. ولی این مسئله به وقت نیاز دارد و زمان، پخشی را راه علاج است. در این مرحله انتقالی، هجمومهای شدیدی از طرف گروههای متمرد و هم‌پیمانان بین‌المللی آنان بر حرکت اسلامی خواهد شد. در این مرحله انتقال - از ده تا بیست سال دیگر - عناصر تحول و تغییر به پختگی خواهد رسید و جوانی تمدن غرب و نیروهای هم‌پیمان آن به سر خواهد آمد و در نتیجه هجوم و دست و پا زدن آنها بیشتر خواهد بود، ولی در عین حال توقع از حرکت اسلامی این است که جایگاه خودش را حفظ کند و پایگاههای خویش را محکم گرداند و از دست داده‌های خویش را دوباره به دست بیاورد و بکوشد تا پیروزی‌هایی در نقاط مختلف داشته باشد. البته این همه را باید از راههایی صلح‌آمیز و بدون توسل به زور و انقلاب و اقدام به براندازی قدرتهای دیگر به دست بیاورد. در این مرحله انتقالی و حساس باید از رویارویی مستقیم پرهیز کنیم و برای حفظ منافعمن در جستجوی فرصت‌های طلایی برای هم‌پیمانی و اتحاد با نیروهای داخلی جریانها و حکومتها باشیم و همچنین در جستجوی فرصت گفتگو و دوستی با غرب برآییم و برای زدودن تصویر منفی از اسلام که در نتیجه دسیسه‌های صهیونیستی در اذهان غرب جا گرفته بکوشیم؛ زیرا صهیونیستها اسلام را آخرین و بزرگ‌ترین مانع بر سر راه نقشه‌هایشان می‌دانند. بنابراین، از قدرت غرب برای سرکوبی جنبش‌های اسلامی استفاده می‌کنند و البته این کار را از خلال هم‌پیمانی با غرب و کشیدن غرب به جنگ با اسلام انجام می‌دهند تا هر دو طرف غرب و اسلام را ضعیف و ناتوان بسازند. ما باید برای گسترش این پیمان صهیونیستی - غربی و یا حداقل تضمیف آن بکوشیم تا فرصتی برای مبارزه در دو جبهه داخلی (بر ضد استبداد و طفیان) و خارجی (بر ضد صهیونیستی) بیاییم».

اگرچه عملکرد سیاسی غنوشی از ابتدا خالی از تندروی نبوده است و هنوز هم رگه‌هایی از افراطی‌گری در آن دیده می‌شود، در مجموع می‌توان گفت که عملکرد و دیدگاه‌های اساسی وی رویه پرهیز از افراطی‌گری داشته است.^{۷۲} مباحث غنوشی در مورد تجربه استفاده از خشونت و تطبیق آن با واقعیتها م وجود، مهم و درست به نظر می‌رسد و می‌تواند پایه و اساس علمی هم به خود بگیرد، اما دیدگاه وی درخصوص افول تمدن غربی و به خصوص پیش‌بینی مدت زمان مرحله انتقال - که شبیه پیشگویی است - سطحی و غیرعلمی می‌نماید. البته هژمونی تمدن غرب ذاتاً ابدی نیست، همچنان که هیچ دلیلی برای در حاشیه ماندن تمدن اسلامی وجود ندارد، اما ظهور و سقوط و اوج و انحطاط تمدنها از مجموعه‌های از قواعد و قوانین اجتماعی پیروی می‌کنند و دارای علل، عوامل و دلایل خاص خود هستند.

سیاستهای غرب؛ منشاً خشونت و افراطی‌گری

بسیاری از اندیشمندان جهان اسلام معتقدند که سیاستهای استعمارگرانه و سلطه‌جویانه غرب که در حال حاضر اغلب در ابعاد فرهنگی، فناورانه و اطلاع‌رسانی، جهان اسلام را تحت سیطره خود درآورده و به طور غیرمستقیم موجبات تحفیر آنها را فراهم ساخته، خشم مسلمانان متعصب را برانگیخته است. ضمن اینکه سیاستهای خشونت‌طلبانه اسراییل از حق فلسطینی‌ها که با حمایت مستقیم یا دست‌کم چشم‌پوشی غرب صورت می‌گیرد، عامل مضاعفی شده که احساسات مسلمانان برانگیخته شود و بخی از تندروها، از طریق خشونت در صدد جبران برآیند، که در ادامه بحث به نمونه‌هایی از این سیاستها و رفتارهای غرب اشاره می‌کنیم.

غنوشی نظم نوین جهانی را یک نظام عادلانه نمی‌داند. به عقیده وی «نظام بین‌المللی یک نقاب قانونی به روی سیاستهای غرب کشیده و از هر جهت در خدمت منافع غرب است. احترام به حاکمیت دولتها، حق تعیین سرتوشت برای ملتها و پرهیز از دخالت

در امور داخلی آنها که در نظام جهانی گذشته دست کم در حد نظری رعایت می‌شد، در نظام جهانی و بهخصوص در رابطه با کشورهای ضعیف، بی‌اعتبار و بی‌معنی شده است. امروزه دخالت در امور کشورهای ضعیف و ندیده گرفتن حاکمیت آنها، تحت نام حمایت از اقلیتها و حقوق انسان از طرف قدرتهای بزرگ، معمول و قانونی شده است، حتی در این دخالتها، میان دولتهای طرفدار غرب و دولتهای مخالف غرب تفاوت آشکاری دیده می‌شود، مقایسه میان عملکرد غرب و سازمان ملل در برابر سودان، تونس و الجزایر شاهد صحت این مدعای است.^{۲۸} از دیدگاه وی تجاوز عراق به کویت درست و در وقت مناسبی برای فراهم آوردن زمینه و دلیل قانع‌کننده برای حضور به اصطلاح نظام نوین جهانی در منطقه و سیطره بر منافع و داشتهای غرب در منطقه انجام شد. البته اگر این تجاوز هم نمی‌بود، راههای دیگری برای این حضور پیدا می‌شد، ولی بیشترین سود را از این جنگ اسرائیل، آمریکا و هم‌بیمانش برداشتند: «این جنگ زمینه را برای نفوذ غرب در منطقه مهیا ساخت و اسرائیل و حکومتهای فاقد مشروعیت مردمی کشورهای منطقه نفس راحتی کشیدند».^{۲۹} غنوشی بر این باور است که «دشمنی و خصوصی آفرینی غرب و صهیونیسم بر ضد اسلام و امت اسلام امر تازه‌ای نیست و وحی قرآنی بارها بر وجود این کینه و خصوصیت تأکید کرده است، ولی این امر بعد از سقوط کمونیسم شدت یافته و تقریباً به سیاست عمومی نظام نوین جهان مبدل شده است. البته در مقابل این روند، بعضی از حلقه‌های علمی و پژوهشی و حتی سیاسی عاقل غرب این راهبرد را در قبال جهان اسلام و مسلمانان رد می‌کنند و تعمیم صفت تروریست بر همه جریانهای اسلام را خطای دانند و غرب را به گفتگو با جهان اسلام فرا می‌خوانند و این گفتگو را ضامن منافع خود می‌دانند و ما امیدواریم که غرب به این ندا گوش دهد و خود را از حلقه صهیونیسم برهاند».^{۳۰}

از دیدگاه غنوشی کشمکشهای موجود در جهان امروز علت تمدنی و دینی ندارد. به عبارت دیگر این مناقشه‌های میان مذهبها و تمدنها نیست، بلکه این کشمکشها دارای ابعاد مختلفند: میان حق و باطل، مستضعف و مستکبر، حکمرانان و مردم و میان دزدانی

که برسر ثروتهای غارت شده می‌جنگند و در اکثر موارد هم از پوشش دین و انسانیت و حقوق انسان برای فریب مردم و پوشانیدن جنایات بهره می‌برند. به عقیده غنوشی: «روش جنگ و تهاجم نمی‌تواند انگیزه‌های مقابله با آمریکا را ریشه‌کن نماید؛ زیرا تا آمریکا در سیاستش در قبال جهان و مسایل جهانی تجدیدنظر نکند، این خیزشها و مقاومتها یک امر طبیعی خواهد بود. هیچ کسی و هیچ گروهی با آمریکا به خاطر اینکه پیشرفته و توسعه یافته است مخالفت ندارد؛ چرا که کشورهای دیگری مثل کشورهای اسکاندیناوی از آمریکا پیشرفتمند، ولی هیچ کس در جهان در مقابل آنها جبهه نگرفته است. مخالفت و خیزش در مقابل آمریکا به خاطر این است که آمریکا در اکثر موضوعات و مسایل بشری مانند مسئله محیط‌زیست، منع کشت هروئین، مبارزه با نژادپرستی و آزادی فلسطین از اشغال صهیونیستها مخالفتهای بی‌جا دارد و همیشه در این مسایل گردنکشی نموده و در مقابل اکثریت به مخالفت می‌پردازد و به اسراییل کمک می‌کند، و این اقدامات نه به نفع ما، نه به نفع جهان و نه به نفع خود آمریکاست؛ چون اسراییل نه یک هدف راهبردی بلکه باری بر دوش آمریکاست. به همین دلیل هرگاه برای غرب اتفاقی رخ دهد، به سرعت از اسراییل دوری جسته و در طلب رضایت اعراب می‌کوشد.^{۲۱} غنوشی نظام نوین جهانی را از دیدگاه اسلام قابل نقد می‌داند. از نظر اوی موضع اسلام در مقابل نظام نوین جهان این است که:

۱. چون اسلام، دین دعوت به خیر و گفتگو و همکاری بر ضد شر و فساد و خواهان برپایی عدل و آزادی و برابری است و طرفدار جهانی است که در آن انسانها، افکار و ثروتها براساس آزادی، عدل و تحمل یکدیگر شکل گیرند، پس ممکن است در قیامی که همه آزادگان و آزادی‌خواهان جهان بر ضد سیاستهای استعماری و استکباری غرب انجام دهند، محور قرار گیرد تا همه گرد آن جمع شده و بر ضد ظلم و طغیان بجنگند.

۲. چون اسلام و مبادی اسلامی اقتضای یک نظام جهانی‌ای را که در آن ظلم و هرج و مرج نباشد و پشتیبان و یاور هر مظلوم و مستضعف باشد داراست و قانونش فرقی میان غنی و فقیر، مرد و زن و مسلمان و نامسلمان قابل نیست، ملت‌های مسلمان هیچ‌گاه

سلطه‌گری‌های نظام نوین جهانی غربی را نخواهند پذیرفت. ما اسلام‌گرایان همه خواهان بازنگری و تغییر در موارد و بندهای مصوب این نظام هستیم تا براساس عدالت و مساوات میان ملتها استوار گردد. در بخش اقتصادی هم اسلام و مسلمانان هیچ‌گاه مبادی ظالمانه اقتصادی غربی را نمی‌پذیرند و نمی‌خواهند که بازارهایشان زیر سیطره و جفا و میل صهیونیستها و غربیها قرار گیرد.

۳. مسلمانان نمی‌توانند در مقابل مسلح شدن دیگران به سلاحهای کشتار جمعی و هسته‌ای، خاموش و بی‌طرف بمانند و تعییض و تعصب دینی و نژادی غرب را تحمل کنند که به اسراییل و هند اجازه داشتن این سلاحها را می‌دهد، ولی ایران، پاکستان، مصر و عراق را محروم می‌خواند. این تعامل باید مسلمانان را به این امر واردard که با نظام نوین جهانی و داع گفته و برای دفاع خوبش و مقابله با دشمن انسان و انسانیت خود را به این سلاحها مجهز گردانند.

۴. قضیه فلسطین مسئله جوهری امت اسلامی و یک مسئله استعماری هم هست. مسئله مردمی است که خانه و کاشانه‌شان بر باد رفته و غارت شده است و این همه تحت ادعاهای بی‌اساس و با هدف کمک به نظام نوین جهانی صورت گرفته است. سؤال اینجاست که چرا ملت‌های دیگر حق تعیین سرنوشت را دارند و ملت فلسطین ندارد؟ چرا به آنان اجازه و فرصت زندگی در یک دولت دموکراتیک داده نمی‌شود؟ چرا نژادپرستی‌های اسراییل نادیده گرفته می‌شود؟ چرا انتفاضه فلسطین از طرف بانیان نظام نوین جهانی به ترویریسم تعبیر می‌شود؟

۵. اگر امروز ما از مقاومت خسته شده‌ایم و نمی‌توانیم بر اسراییل غالب شویم و حتمان را بگیریم، نباید دست از مقاومت بکشیم و حق آیندگان را که شاید کاری از پیش ببرند، ضایع کنیم.

۶. چرا غرب و بعویژه آمریکا، که بانی نظام نوین جهانی است، پرونده روابطشان را با اعراب و مسلمانان، با پرونده اسراییل ربط می‌دهند، و به عبارت دیگر از دروازه اسراییل

به خانه ما می‌آیند؟ ما مسلمانان می‌خواهیم که دوگانگی نباشد و پرونده ما از اسراییل جدا باشد.

۷. اسلام بشریت را به ساختن یک نظام جهانی عادل دعوت می‌کند که در آن روز حرف آخر را نزند بلکه در آن گفتگو و همکاری و عدل حکومت کند و حرف آخر را بزند.^{۳۲}

دیدگاههای یادشده و برخی دیگر از دیدگاههای غنوشی چه در رابطه با نظم نوین جهانی و چه در رابطه با نسبت و ارتباط جهان اسلام و غرب، اغلب سخنان درستی هستند، اما برخی از آنها تا حدی از واقعیتهای جهان اسلام و دنیا امروز به دورند و هیچ مشکلی را حل نمی‌کنند. اگرچه برای حفظ آرمان خواهی در جهان اسلام باید این سخنان را فریاد زد و این دیدگاهها را گسترش داد، برای حل مشکلات جهان اسلام باید تدبیر دیگری اندیشید که به دور از شعار و احساسات و البته هم‌خوان با این آرمانها، بتواند در مسایل داخلی کشورها و در سطح نظام بین‌الملل وارد چالش عملی گردد و موفق شود.

ياورقيها :

١. راشد الغنوشي، الحركة الإسلامية و مسألة التغيير، بيروت: المؤسسة الإسلامية، ١٤٢١ هـ ، ص ص ١١٩-١١١.
٢. Rachid Ghannouchi, "Islamic Movement and the Dilemma of Choosing Between State and Society," in: gannouchi.net/statesociety.htm, pp. 6-8.
٣. راشد الغنوشي، الحركة الإسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص من ١٢-١١.
٤. Rachid Ghannouchi, "Islam And the West: Realities And Prospects," in: gannouchi.net/Islamandwest.htm.
٥. راشد الغنوشي، الحركة الإسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص ٦٤.
٦. نفس المصدر، ص ١٣٨.
٧. نفس المصدر، ص ٦٢ - ٦٠.
٨. Rachid Ghannouchi, "Islam And The west: Realites And Prospects," op. cit., p. 10.
٩. راشد الغنوشي، الحركة الإسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص ١٠٠.
١٠. Rachid Ghannouchi, "The Islamic Movement and the Dilemma of Choosing Between State and Society," in: gannouchi.net/statesociety.htm, pp. 11-12.
١١. راشد الغنوشي، الحركة الإسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص ١٠٠.
١٢. «من رأى منكم منكرًا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه فإن لم يستطع لفقلبه و ذلك أضعف الإيمان».
١٣. عبد الرحمن ابن حذيفون، مقدمة ابن حذيفون، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢١ هـ ، ص ١٥٩.
١٤. راشد الغنوشي، الحركة الإسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص من ٧٩-٨٧.
١٥. «لبن بسيط يدرك إلى لتقتضي ما أنا بيسط يدي اليك لا يقتلك...» (مايداه/٢٨).
١٦. راشد الغنوشي، الحركة الإسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص ١٠٧.
١٧. نفس المصدر.
١٨. Rachid Ghannouchi, "The Islamic Movement and the Dilema...." op. cit., pp. 6-8.
١٩. راشد الغنوشي، الحركة الإسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص ٨٤.
٢٠. نفس المصدر، ص من ٨٥-٨٧.
٢١. نفس المصدر، ص ١١.
٢٢. Rachid Ghannouchi, "The Participation of Islamists in a Non-Islamic Government," in: gannouchi.net/participation.htm, p.2.
٢٣. «من رأى منكم منكرًا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه...»
٢٤. نفس المصدر، ص ٩٦.
٢٥. نفس المصدر، ص من ٧٩-٨٣.
٢٦. نفس المصدر، ص من ٩٩-١٠٦.
٢٧. ر. راشد الغنوشي، حررت أمام خميني و تجديد حيات اسلام، ترجمة سیدهادی خسروشاهی، تهران: انتشارات اطلاعات، ١٣٧٢، ص من ١١٢-١١٨.
٢٨. راشد الغنوشي، الاسلام و النظام الدولي الجديد، ص ٣-٢، في: darislam.com/hom/alfekr/data/fekerg/3.htm
٢٩. نفس المصدر، ص ٣.
٣٠. راشد الغنوشي، الحركة الإسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص ١٣٩.
٣١. راشد الغنوشي، تداعيات أحداث ١١ سبتمبر و منها العلاقات الإسلامية الغربية، ص ٥، في: polprisoners.tripod.ca/articles/rouaa-ghannouchi.htm
٣٢. نفس المصدر، ص ٦٥.
٣٣. راشد الغنوشي، الاسلام و النظام الدولي الجديد، المصدر السابق، ص من ٧-٩.